

## به مناسبت هفته منصور حکمت

### مبارزه سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر (منصور حکمت)



**متن سخنرانی منصور حکمت در کنگره سوم حزب  
کمونیست کارگری (مهر ۱۳۷۹ برابر با اکتبر  
۲۰۰۰) که برای اولین بار در نشریه حکمت شماره ۱  
منتشر شد.  
اکتبر**

میکند. چون در روند تاریخی ناجی جامعه است، چون در روند تاریخی قدرت جنبش آزادیخواهی را نمایندگی میکند، هر کارگری توی خانه خودش هم احساس قدرت میکند و به کارگر نمیتواند دست بزنند. اینطور نیست. برعکس است. در جامعه کاپیتالیستی به بچه های بورژوا نمیتواند دست بزنند، خیلی نمیتواند با صاحبان کارخانه ها خشونت بکنند، مجبورند برسمیت شان بشناسند و با آنها کنار بیایند. ولی کارگر را میزنند. آنچه که ما به آن قدرت طبقه کارگر میگوئیم باید بمعنی بالفعلش از درون پتانسیل موجود بوجود بیاید. و اینجاست که بنظر من چند تا فکتور مهم است:

یکی اینکه جنبش مراحل واقعی خودش را برای قدرتمند شدن طی بکند. کارگر را به تظاهرات کشیدن اشتباه است. چرا میخوای ببری تظاهرات؟ کارگر قدرتش در تظاهرات

اینطور است. ولی معنی اش این نیست که هر کارگری توی خانه احساس قدرت میکند، چون کارگر است فکر میکند دولت ازش میترسد، یا فکر میکند چون ما کارگریم جلو ما عقب خواهند نشست. بیشترین خشونت را علیه طبقه کارگر میکنند. بیشترین شلیک را به او میکنند. اتفاقا برعکس است. دانشجو، روشنفکر، اتحادیه پزشکان، یا اتحادیه فارغ التحصیلان است که میگوید من را نمیتواند کاری بکنند. چون میگوید اگر من را بگیرند، در خارج کشور جنبش دوم خرداد به همه وکلای جهان خبر میدهند. موقعی که یک رهبر تحکیم وحدت را میگیرند بی بی سی میگوید، اما در آن فاصله معلوم نیست چند تا رهبر اعتصابی اعتراضی کارگری را گرفتند، بریدند، زدند، آوردند تحویل دادند، اسمش را کسی نمیدانند. در نتیجه اینطور فکر نکنید که کارگر بنا به تعریف، خودش هم احساس قدرت

جنبش کارگری یک درجه ای تحمیل ذهنیت یک فعال سیاسی به یک جنبش واقعی است. جنبش زنان هم نمیباید بگوید خاتمی یا خامنه ای برود یا نرود، میگوید حجاب اجباری را لغو کنید، و همین یک جمله جمهوری اسلامی را نابود میکند. در نتیجه بنظر من تلاش بیش از حد برای سیاسی کردن طبقه کارگر، یعنی تلاش ناماشی برای سیاسی کردن طبقه کارگر، نباید کرد. کارگر وقتی خودش به این مرحله برسد که قدرت را در دسترس ببیند و فکر کند میشود رفت، همه این بحثهای اقتصادی اش را کنار میگذارد و میگوید حکومت بدست ما، یا همه حکومت به شوراها، یا زنده باد حزب کمونیست کارگری یا جنبش کمونیستی کارگری. ولی الان که داریم نگاه میکنیم به دانشجوها، تحکیم وحدت در خرم آباد جلسه دارد، مثل این است که صنعت نفت هم اعتصاب خودش را بکند

راجع به قدرت کارگر در ذهنیت یک کمونیست، طبقه کارگر پدیده عظیمی است، فکر میکنیم قویست، فکر میکنیم که میتواند همه چیز را تغییر بدهد. و واقعیتش هم اینست که در یک چهارچوب عمومی تاریخی

روبرو بشوند، میافتند، مساله بهمین سادگی است، حتی اگر طرف فقط دستمزدش را بخواهد، و لازم نیست الزاما بگوید آزادی اندیشه با ریش و پشم نمیشه، یا چیز دیگری، تا سیاسی شده باشد. همینکه بگوید من دستمزدم را میخوام و سر کار نمیروم، کافیتست که جمهوری اسلامی به لبه پرتگاه سقوط نزدیک شود. در نتیجه ما نباید زیاد نگران این باشیم که چرا مثلا کارگران در مبارزه علیه سلطنت شعار آزادی وکلای زندانی را ندادند. ما از نظر استراتژی حرکت جنبشمان نباید نگران این باشیم. میشود گفت که اگر میگفتند نشان دهنده رشد آگاهی سیاسی و توجه کارگر به صحنه سیاسی است، در این شکی نیست. ولی من و شمائی که نشسته ایم روند اوضاع را بررسی میکنیم، اعتصاب صنعت نفت اگر سر اضافه کاری باشد، سر حقوق و سر دستمزد باشد و صنعت نفت را بخواباند، از نظر استراتژی حرکت جنبش علیه جمهوری اسلامی عملا یک تاثیر را دارد. اینکه اصرار کنیم که کارگران حتما شعارهای سیاسی بدهند و در رابطه با خاتمی اظهار نظر کنند، این بنظر من در رابطه با

در رابطه با این بحث میخواستیم به چند نکته تاکید کنیم. در شرایطی که آنتن بشقابی سیاسی است، صیغه سیاسی است، مسابقه فوتبال سیاسی است، مبارزه بر سر دستمزد اقتصادی نمیباشد. و در جامعه ایران که این بی ثباتی هست و جمهوری اسلامی با این معضلی که دارد هر اعتصاب کارگری نهایتا اعتصابی است در رابطه با حکومت و برای همین است که فوری سپاه سراغ اعتصاب میرود. اتحادیه کارفرمایان با آن اعتصاب روبرو نمیشود، سپاه پاسداران با آن روبرو میشود، کمیته ها میروند و میکشند، میزنند، شلیک میکنند در مبارزه ای که برای حقوق معوقه است. در ایران امروز مبارزه طبقه کارگر، بنا به ماهیت شرایط، سیاسی است. بطور کلی مبارزه اقتصادی طبقه کارگر در جامعه کاپیتالیستی تقابل سیاسی در جامعه را نشان میدهد. ولی اینجا بمعنی اخص کلمه این مبارزه به سرنوشت این حکومت مربوط میشود. اگر با یک جنبش اعتصابی سراسری

**حکمتیسم یعنی دخالت در تغییر واقعیت، یعنی منتظر فرصت نماندن و فرصت ها را ایجاد کردن و نه تفسیر و مدح واقعیت. حکمتیسم یعنی نارضایتی دائم از واقعیت و تلاش دائم برای تغییر آن. حکمتیسم، لنینیسم بسیار آگاه تر و فورموله تر است. خطی است که امکان را مبیند، آن امکان را متحقق میکند و دنیا را تغییر میدهد.**  
کوروش مدرسی

# آزادی، برابری، حکومت کارگری!

## منصور حکمت پرچم تغییر و قدرت!



عبدالله شریفی

روانتر و شاداب تر و آسان تر شود به دوره ای پر رنج و پیچیده و غیر قابل درک بر می خورد، که برعکس هر خاصیتی دیگر داشت غیر از پیدا کردن راهی و نقطه امید. با این انواع کمونیسم، انسان به موجود غیر اجتماعی ویا در هوا تبدیل می شد، که مریخی بود و زبان آدمیزاد هم یادش می رفت. با کدهای کلیشه ای و مقولات با اطرافیان وارد مراوده می شد، که نه خود از آن میفهمید و نه کسی از او... کسانی که هم نسل من هستند تن شان به تن نوعی از انواع این چپ خورده باشد انتهای

این داستان غم انگیز و پر محنت را از کتاب اشانها شریف برای رسیدن به ارزوهایشان برای مقابله با ستم تبعیض، برای رها شدن و رها کردن آمده بودند و در دام چنین تفکرات چپ نما گرفتار می شدند را می دانند. این داستان طولانی است تاریخ خود را دارد. باید نقد این سیستم فکری را از زبان منصور حکمت شنید. خوشبختانه امروز آثار منصور حکمت در دسترس است. منصور حکمت تلاش کرد در مقابل این روند معکوس، کمونیسم انسانی را از حاشیه به متن جامعه باز گرداند. کمونیسم آن دوره که به چپ سنتی معروف است در حاشیه بود. برای رسیدن به آن می بایست یاد گرفت که چگونه از متن جامعه به حاشیه خزید. زبان، روش، ادبیات و شیوه مبارزه و تشکیلات مختص به خود داشت. در حالی که این چپ، ریاکار نه

صفحه ۷

در برابر شخصیت بخشیدن به کالا به از خود بیگانگی انسان و فیتیشسیم کالائی و در آوردن کمونیسم از زیر آوار انواع سوسیالیسمهای بورژوازی و خرد بورژوازی اعم از نوع بلوکی و اردوگامی و یا ملی و ضد امپریالیستی و شرقی و عرفانی است. زیر آن پوسته و غشا نامرئی که جامعه کاپیتالیستی با پلیس و دولت و بوروکراسی و زندان و کارخانه عظیم مهندسی افکار و دستگاههای مروج و منکوب کردن انسان، در تقدیس جهالت و اسارت به باورهای خرافی ناسیونالیستی و قومی و ملی و مذهبی و در انفراد و انزوی انسان و از خود بیگانگی او

حمله مشهور مارکس که اکنون بر مزارش نوشته شده است و زبان زد عالم است، این است که می گوید: فلاسفه تا کنون جهان را تفسیر کرده اند، در حالی که مسئله تغییر جهان است. مارکس زندگی خود را وقف این کرد که جهان وارونه و نا برابر را نقد کند و ضرورت تغییر آن را اثبات کند. منصور حکمت می گوید (تصرف قدرت سیاسی حلقه واسط گذار از تفسیر جهان به تغییر آن است) منصور حکمت عمر کوتاه و پر بار خود را وقف این کرد که اثبات کند که این جهان وارونه و غیر قابل تحمل را چگونه و از چه طریقی میشود تغییر داد. شما اگر خود را کمونیست می دانستید و در غیاب منصور حکمت و بدون نقد او میخواستید زائده و یا نقدی در حاشیه کمونیسم معاصر بمانید، سرنوشتی غیر از سرنوشت اعوان و انصار چپ سنتی ایران و کل آنچه که به سوسیالیسم رواج یافت پیدا نمی کردید. چپ ایران متأثر از انواع گرایشهای متفاوت و سوسیالیسم بورژوازی، کمونیسم را به یک سکت مذهب زده و بده کار به ملت و ملی گرایی تمام عیار تبدیل کرده بود. درک این کمونیسم و دسترسی به آن گذر از هفت خوان رستم بود. برای عبور از این گزرگاه ها کسی که میبایست کمونیست شود و با این انتخاب قاعدتا میبایست کار و کار و زندگی و افکارش

مارکس، همان انتقاد او در کاپیتال به از خود بیگانگی انسان و فیتیشسیم کالائی و در آوردن کمونیسم از زیر آوار انواع سوسیالیسمهای بورژوازی و خرد بورژوازی اعم از نوع بلوکی و اردوگامی و یا ملی و ضد امپریالیستی و شرقی و عرفانی است. زیر آن پوسته و غشا نامرئی که جامعه کاپیتالیستی با پلیس و دولت و بوروکراسی و زندان و کارخانه عظیم مهندسی افکار و دستگاههای مروج و منکوب کردن انسان، در تقدیس جهالت و اسارت به باورهای خرافی ناسیونالیستی و قومی و ملی و مذهبی و در انفراد و انزوی انسان و از خود بیگانگی او

## اکتبر می پرسد؟

اتفاق" میافتاد. بخشی از یکی از تزهایی مارکس در باره فوئر باخ در پای تندیس مارکس در های گیت لندن حک شده است: "فیلسوفان تاکنون جهان را به شیوه های مختلف تفسیر کرده اند، در حالی که مسئله تغییر جهان است." کمونیسم منصور حکمت دقیقاً از همینجا و بر پایه آن متودولوژی که کتاب کاپیتال هم با آن نوشته شده است، بنا شده است. اینکه پایه سوسیالیسم انسان است و انسان منتقد وضع موجود و نه خادم تاریخ است، اینکه اساس سوسیالیسم صاحب اختیار و اراده کردن انسان است که اتفاقا به وضعیت جبری بیرون از خود در جامعه انتقاد کند و واقعیت را طبق خواست و نقشه و با اراده خود تغییر دهد، جوهر اساسی مارکسیسم است. منصور حکمت گفت و نوشت که بدون نقشه انسان آگاه و اراده فردی و متشکل انسانها، هیچ چیز محتوم نیست، سوسیالیسم اتفاق جبری تاریخ در روز و موعد نهائی که حتما فرامیرسد، نیست. انسان و فاکتور دخالتگری انسان برای تغییر در کمونیسم منصور حکمت آن نقشی را که در نگرش انتقادی و انقلابی مارکس و لنین داشتند دوباره و در سطحی عمیق تر و تعمیم یافته تر وارد میشوند.

اما انسان و رهائی انسان و جایگاه آن در کمونیسم در سطح دیگری به عنوان یک رکن اساسی وارد کمونیسم منصور حکمت میشود. منصور حکمت میگوید کمونیسم او، چون کمونیسم مارکس و انگلس متکی به موجودیت اجتماعی طبقه کارگر در جهان مدرن صنعتی و اعتراض این طبقه به سیستم بردگی مزدی در نظام کاپیتالیستی است. و بلافاصله اضافه میکند که طبقه کارگر صنعتی نمیتواند خود را رها سازد مگر اینکه همراه با خود کل جامعه را آزاد و رها سازد. اینجاست که همه جا مبینیم که در کمونیسم منصور حکمت رجوع به انسان و تلاش او برای زندگی بهتر و خوشبختی انسان، یک نقطه برجسته است. حکمتیسم تلاش برای ایجاد یک نظام اتوپیک و مدینه فاضله ای برای یک عده خواص و برگزیده نیست، مبارزه برای همان آرمانی است که طبقه کارگر صنعتی در دل و بطن جوامع سرمایه داری به پیش میرد، یعنی مبارزه علیه بردگی مزدی و مبارزه در راه ایجاد جامعه ای که انسانها نه برای تولید ارزش و ارزش اضافه و رنج بر سر تقسیم آن، که برای رفع نیازهای جامعه انسانی زندگی و تولید و فعالیت میکنند. جامعه کمونیستی، یک جامعه آزاد و مرفه و فارغ از ستم طبقاتی و مبتنی به برچیدن هر نوع جداسازی و تفرقه بین انسانهاست

"سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است"، در واقع جوهر همان اومانیزم در کمونیسم

زیادی به آثار "ممنوعه" به زبانهای خارجی نشان نمیداد و شاید هم فکر میکرد که چپ آن زمان به سراغ آنها نخواهد رفت. من در آن کتابفروشی به دنبال این بودم که کتابی که اصول و پایه های فلسفی مارکسیسم را توضیح دهد گیر بیاورم و چنان کتابی را با عنوان "بنیانهای ماتریالیسم دیالکتیک" یافتم. کتاب پر از نقل قولهای پراکنده و خارج از متن و کلیشه ای مارکس و انگلس و لنین بود. در هر حال با زحمت زیاد و صرف انرژی فوق العاده کتاب را که حدود ۲۵ صفحه بود تمام کردم. آن تصویری که من و سوسیالیسم موجود از مارکسیسم در این کتاب گرفتم این بود: جامعه و تاریخ، به عنوان یک فاکتور ایزکتیو و عینی مقدم بر فرد و افراد و تعیین کننده مواضع نظری و سیاسی است، این تاریخ برای حرکت خود یک قانونمندیهای "ضروری" دارد و مراحل آن تکامل جبری را "باید" از سر بگذراند، دخالت در این سیر تاریخی و تکاملی اجتناب ناپذیر و محتوم، ولونتاریسم و اراده گرایانه و ماجراجوئی است. کار و وظیفه عنصر آگاه و فعال و انقلابی "کمک کردن به آن سیر عینی و یا رفع موانع آن سیر اجتناب ناپذیر است. این نوع سوسیالیسم در همان دوران در کلاسهای آزاد درس جامعه شناسی آریانپور" هم که داوطلبان زیادی در آنها شرکت میکردند، و از جمله خود من، تدریس هم میشدند. این انواع سوسیالیسمهای موجود تو را موظف میکرد که قانون تکاملی جامعه و تاریخ آن مراحل را کشف و بعد یا با آنها همراه شوی و یا حداکثر به عنوان "پیشرو" آن حرکت "عینی و ضروری" را تسریع کنی. دخالت انسان و اراده او که جامعه را مطابق نقشه و برنامه خود تغییر دهد و قرار دادن نقشه ای در برابر مسیر حرکت جامعه که انسانها چه فردی و چه جمعی پیش پای جامعه میگزارند، گفتر و ممنوعه و "روزیونیسم" بود. اگر حرکتی از سوی انقلابیون هست به این منظور است که ارتجاع و استبداد سیاسی، در برابر آن سیر تکاملی اجتناب ناپذیر مانع ایجاد کرده اند. سوسیالیسم در همه انواع آن، غیر از دورانی که مارکس و انگلس کاپیتال و اصول کمونیسم و مانیفست کمونیست و ایدئولوژی آلمانی و... را مینویسند و دوره کوتاهی که با نقش لنین و متدولوژی او در انقلاب اکتبر برجستگی خود ویژه ای دارد، عبارت بود از قائل شدن به یک سیر عینی و مراحل جبری تکاملی جامعه. همه جوامع باید مراحل کون اولیه، برده داری و فئودالی و سرمایه داری را از سر بگذرانند و سوسیالیسم هم یک نتیجه اجتناب ناپذیر در حلقه ای از این سیر تاریخی بود که بالاخره روزی



ایرج فرزاد

## اکتبر:

منصور حکمت می گوید " اساس سوسیالیسم انسان است. سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است." تعریف از سوسیالیسم تاکنونی " نظام اقتصادی خاصی " بوده است. بنظر شما تفاوت در چیست؟ و آیا این جمله اخلاقی و عرفانی بنظر نیرسود؟

## ایرج فرزاد:

الجاهه بدهید در پاسخ به این سوال، جوهر جمله ای را که شما از منصور حکمت نقل کردید و در واقع نوع سوسیالیسم او و نگاه انتقادی او را به سوسیالیسم های واقعا موجود توضیح بدهم. و علاقمندم این خلصت انتقادی انقلابی و خلاف جریانی کمونیسم منصور حکمت را با تعریف خاطره ای از زمینه های تاریخی سوسیالیسمهای موجود و از منظری که فکر میکنم مجموعه چپ جهان پس از شکست انقلاب اکتبر و چپ ایران تا سال ۵ نیز سوسیالیسم را از آن خاستگاه فهمیده بودند، و از جمله خود من و هم نسلهای من، برجسته کنم.

من با ورودم به دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۶ وارد محیطی شده بودم که مباحث سیاسی و کنو کاو پیرامون مسائل تئوریک و اجتماعی در آن داغ بود. یک نقطه تمرکز این توجه ها، مارکسیسم بود. در هر حال در آن دورانها مارکسیسم در طیف چپ بشدت مورد جستجو بود و بسیار هم مورد علاقه. اما اختناق و سیستم پلیسی ساواک امکان دسترسی به منابع اصلی مارکسیستی را واقعا دشوار کرده بود و شاید به جرات بگویم تنها منبع تغذیه و مرجع "مارکسیسم" برای محافل فکری و روشنفکری و انقلابی نو سه جزوه و کتاب "ممنوعه" مثل اصول مقدماتی فلسفه، اقتصاد سترسین و تاریخ مختصر "حزب بلشویک شوروی) بود که تازه نفس سترسی و خواندن آنها خود یک "خطر" بود. من که آن زمانها جوانی بودم که شوق بسیاری هم داشتم که از مسائل سر در بیاورم، سعی کردم به منبعی به زبان انگلیسی سترسی پیدا کنم. آن وقتها یک کتابفروشی در نزدیکی چهار راه نادری تهران بود به اسم کتابفروشی "تنیا" که برخی از ترجمه های انگلیسی انتشارات پروگرس شوروی را، به شیوه ای که زیاد هم علنی نبود، میفروخت. در هر حال ساواک حساسیت

## منصور حکمت در تاریخ و نسل ها جاری است.

### گفتگوی اکتبر با عدرا آدمی (آباجی)

**عدرا آدمی (آباجی) ، یکی از چهره های شناخته شده و اجتماعی است که سالها ست در صف کمونیستها علیه ستم و نا برابری مبارزه میکند، اگر چه او ۸۲ سال سن دارد اما با روحیه جوان و سرشار از امید، فعالیتهای اجتماعی و سیاسی خود را پیش می برد.**  
اکتبر



**اکتبر:** کجا و چگونه اولین بار منصور حکمت را ملاقات کردی؟

### عدرا آدمی (آباجی):

تازه از تشکیلات شهر به اردوگاه آمده بودم که همزمان بود با تدارک تشکیل حزب کمونیست ایران بود. همه رفقا در جنب و جوش تدارک گنگره موسس حزب بودند. همه می گفتند که منصور حکمت (نادر) به زودی بر میگردد. من هنوز نادر را ندیده بودم اما از مدتها قبل بحثها و سخنرانیهای او را گوش داده بودم، و نقش بزرگ او را متوجه شده بودم، اما خیلی دلم میخواست که او را از نزدیک ملاقات کنم. در همان موقع بود که پسرم پدی گلچینی به من پیشنهاد کرد که مسولیت آشپزخانه گنگره موسس را بعهده بگیرم. من هم با کمال میل پذیرفتم.

چند روز قبل از گنگره منصور حکمت از اروپا برگشت، او هنوز به محل استقرار خودش نرفته بود که به ما سر زد، با صمیمیت بی وصف و سادگی و پر از احترام و دوستی او را اولین بار از نزدیک ملاقات کردم.

**اکتبر:** بعدا چگونه دوباره او را ملاقت کردی و منصور حکمت بر شما چگونه بود؟

**عدرا آدمی:** بعدا در اروپا در



تازه تقریبا داشت 18 سالم می شد نزدیک 9 سال پیش بود. خودم را کمونیست می دانستم! ولی با احزاب چپ مشکل داشتم خوب همه چیزشان را قبول نداشتم، قصد نداشتم عضو هیچ سازمان



### پرستو مهاجر

اکتبر از می پرسد که منصور حکمت چه تاثیری بر زندگی و روش فعالیتهای سیاسی اجتماعی من گذاشته است. در جواب سوال شما باید بگویم تثرات فراوانی اما اینجا سعی میکنم به نمونه و توضیحی کوتاه اکتفا کنم. من متاسفانه خیلی دیر با منصور حکمت آشنا شدم، دوران جوانی و نو جوانی من مصادف شد با تولد حکومت کشتار و خفقان، دورانی که دسته دسته از جوانان و کمونیستها را بدون محاکمه تیر باران میکردند. و من چون بیشتر بستگان و آشنایان را در همین رابطه از دست داده بودم سیاست زده شده بودم، گر چه زندگی در جامعه ما بدون سیاست معنی ندارد و برای زیستن باید مبارزه کرد اما تا سالیان دراز عنصر فعاله آن نبودم. چون فکر می کردم که یک آدم مبارز و انقلابی باید آدمی بی رحم و عاطفه ای باشد و آنها که به سیاست روی می آوردند باید از زندگی سیر شده باشند. این ماجرا تا بعد از زندگی مشترک و بعد از کنگره نوم حککا و آمدن ادبیات کمونیسم کارگری به داخل، اولین بار در مدوسا [نشریه کانون زن و سوسیالیسم] یکی از نوشته های منصور حکمت را خواندم و بعد از آن

بزرگ فقدان او را در قلبم دارم. در آن مدت هم کسانی به من زنگ میزدند و با بغض و گریه، مرگ این عزیز را به من تسلیت میگفتند. تعجب در آن بود که کسانی که با سیاستهای منصور حکمت مخالفت شدید میکردند، زنگ میزدند و خود را در این غم بزرگ همدردی میکردند. اکنون بعد از دو سال از مرگ این عزیزم، من هنوز در سنگر مبارزه در راه رهایی بشر برای آزادی و برابری هستم. هر چند جای خالیهایش برای همیشه بر قلبم سنگینی میکند اما همراه یاران او اکنون با این سن و سال هم شادایی و جوانی زندگی آزاد و مرفه که او میخواست و او رهبرش بود، محرک و نیروی راهی است که میروم.

هر جا که میروم به عنوان کسی که پیرو منصور حکمت و عضو حزب او هستم مورد احترام و لطف قرار میگیرم، همیشه دوستان از من میپرسند که چگونه با این سن و سال این همه فعالیت میکنم من میگویم که اگر شما هم افکار و اهداف انسانی منصور حکمت را میشناختید حتما از من فعال تر میشدید. منصور حکمت در نسلها و تاریخ جاری است مرز سن و سال را در هم میشکند چون پرچم واقعی دفاع از انسانیت است.

جلسات گفت و شنوند در استکهلم و گوتنبرگ سوئد او را مجددا ملاقات کردم. دیگر او برای من علاوه بر رهبری بزرگ و دوست داشتنی، دوست و فرزند عزیزی بود، که هر بار او را می دیدم سرشار از شادی میشدم. در جلساتش خیلی به دقت گوش میدادم از او روش برخورد و سیاست و انساندوستی یاد میگرفتم. یاد دارم که با چه متانتی و با چه حوصله و احترامی به مخالفینش جواب روشن و قاطع میداد، در شهر گوتنبرگ از یکی از مخالفین که سوال پرسیده بود بعدا شنیدم که میگفت انساندوستی این انسان به دلم نشست است. کاش این سوالات را از او نمیپرسیدم.

بارها من از مخالفین سیاسی منصور حکمت این حقیقت را شنیدم که منصور حکمت در انساندوستی بینظیر است. متاسفانه هنگامی که او در بستر بیماری بود، من روزانه چمدین تلفن از کسانی که از لحاظ سیاسی با منصور حکمت فاصله داشتند، کسانی که او را میشناختند و یا نوشته های او را خوانده بودند، داشتم که همگی نگران بودند که همگی حش را از من میپرسیدند.

باز متاسفانه فاجعه جبران ناپذیر مرگش چنان بر من تاثیر گذاشت که برای همیشه غم

### نسل جوان و کمونیزم منصور حکمت

منصور حکمت راه حل عملی انسان برای رهایی است، نسل جوان برای خلاصی از این دنیای نابرابر باید این کمونیزم را بدست گیرد و تاریخ خود را دگرگون کند. افزوده های منصور حکمت به مارکسیسم و ظهور حکمتیسم اکنون تئوری مارکسیسم را آماده استفاده و گرفتن قدرت برای رهایی انسان کرده است. ما یک معرفی و انتشار و عملی کردن وسیع کمونیزم منصور حکمت را به آیندگان بدهکار هستیم.

ولی انکار هزاران خاطر از منصور حکمت در ذهنم است، منصور حکمت در همه جا وجود دارد، نمی شود از لغو کار مزدی سخن گفت و از منصور حکمت نگفت، نمی شود از حقوق زن سخن گفت و منصور حکمت را در خاطر نداشت، نمی شود از حقوق کودک سخن گفت، و از منصور حکمت فاکت نیاورد. آشنای با منصور حکمت عینکی است که هر کس بر چشم بگذارد می تواند نیلایی واقعی و خوشبختی انسان و راه رسیدن به آن را ببیند. کمونیزم

سیاسی بشم. ولی یک روز یکی از دوستانم برنامه یک ندیای بهتر را به من داد، انکار هر چه من در دل داشتم و توان بیان آن را نداشتم آنجا نوشته شده بود. بیشتر از 10 بار آن را خواندم. در آن موقع احساس عجیبی داشتم می دانستم همه این چیزها خوب است، اما قابل اجرا شدن نیست، مدتها گذشت تا به بقیه نوشته های حکمت دست رسی پیدا کردم و نظر من در این مورد عوض شد. این آشنای من با منصور حکمت بود.

## مبارزه سیاسی و اقتصادی ...

نیست، جنبش دانشجویی قدرتش در تظاهرات است. کارگر، لزوما، قدرتش در تظاهرات نیست، یک فازی از مبارزه کارگری ممکن است تظاهرات باشد. ولی جنبش کارگری قدرتش در اهرمهای تولید است که در دست خودش دارد که بتواند بطور ادامه کار روی آنها تاثیر بگذارد. قدرت کارگر در موقعیتش بر اقتصاد است. در نتیجه اگر کارگر هم ضربه اقتصادی به بورژوازی میزند، فکر نکند که این شکل بدوی تری است نسبت به دانشجویی که جلو دانشگاه میاید یا روشنفکر و جوانی که میاید جلوی دانشگاه یا همان کارگر در قامت شهروند میاید لاستیک آتش میزند، که کارگر را باید هرچه زودتر سوق بدیم که بیاد جلو و لاستیک آتش بزند. وظیفه طبقه کارگر ایران این نیست که فوراً بیاید خیابان لاستیک آتش بزند. واضح است که وظیفه اش اینست که ضامن جنبشی باشد که علیه جمهوری اسلامی است. کارگران صنعت نفت هم زمان شاه هیچکدامشان، بعنوان کارگران صنعت نفت، کارگران پتروشیمی، کارگران فولاد به خیابان نیامند لاستیک آتش بزنند. آنها کارخانه را گرفتند و گفتند به آفریقای جنوبی نفت نمیدهیم، به ارتش نفت نمیدهیم و فقط نفت را به مصارف مردمی میرسانیم و نشان دادند پشتوانه حرکت توده ای در خیابان هم هستند.

فقر و ناامنی کارگر را محافظه کار میکند. کارگران در زمان شاه میتوانستند اعتصاب بکنند برای اینکه نسبتاً وضع اقتصادی و رفاهیشان خوب بود. یعنی اینکه میتوانست بگوید من میتوانم دو ماه این جیب و آن جیب بکنم و یک کاری بکنم که اعتصابم را ادامه بدهم. اما الان انتظار یک اعتصاب سه هفته ای از کارگری که حقوق همین امروزش را هم ندارد اشتباه است و این بشدت کارگران را محافظه کار میکند. در نتیجه وظیفه جنبش کمونیستی اینست

که نسبت به این پدیده استراتژی روشنی داشته باشد. چطور جنبش کارگری فعلی میتواند از این موقعیت دریابد و برود به یک جائی که معتراض است، اعتصابی است، و دخالت میکند؟ کلید این مساله بنظر من یکیش جنبش مجمع عمومی است. ببینید، اتفاقاً کارگر بطور تکی بشدت منزوی و ضعیف است. قدرت کارگر در تجمعی است، در تصمیم جمعی اش است، در خاصیت طبقاتی اش است. قدرت عضو کانون نویسندگان به جمعی اش نیست، به قلمش است. قدرت دانشگاه لزوماً به تصمیم جمعی اش نیست. ولی قدرت طبقه کارگر در تجمع و اتحادش است و مجمع عمومی آن ظرفیست که بدون اینکه ساختش پیچیدگی عجیبی خواهد، بدون اینکه لازم باشد دکترای سازماندهی کارگری بگیرد، میتوانی همه را در صحن کارخانه جمع کنی و بگی این مجمع عمومی کارخانه است و هر چه کارگران بگویند حرف آخر ماست. کسی را هم نمیتوانی تکی گیر بیاری تهدید کنی، اینها همه با هم تصمیم گرفتند. کی را میخواهی بزنی؟ کی را میخواهی بگیرد؟ کارفرما باید بیاید توضیح بدهد، سپاه باید از اینجا بیرون برود، ما اینجا تصمیم گرفتیم، همه کارگران بودند و تصمیم گرفتند. قدرت معجزه آسای مجمع عمومی که در همه جنبش کارگری جهان نقش دارد و پایه جنبش شورائیت، اینست که کارگران منفردی را که تک تک در یک موقعیت مقهور نسبت به سرمایه دار و کارفرما قرار دارند، میاورد یک جائی که قدرتشان را لمس میکنند، قدرت خودشان را نشانشان میدهد. در نتیجه جنبش مجمع عمومی کلیدی است. اما فرق هست بین جنبش مجمع عمومی با مجمع عمومی، که مثلاً ما مزد میخواهیم پس مجمع عمومی تشکیل میدهم. از جنبش مجمع عمومی منظور یک چیز دیگر است. اینکه یک عده راه میافتند با این هدف که مجمع عمومی سر هر چیز تشکیل بشود و ارتباط پیدا کند. جنبش مجمع عمومی چیزست مثل جنبش

کمیتة های کارخانه. اگر الان هیچی راجع به خواست های جنبش کمیتة های کارخانه در اوائل انقلاب بلشویکی ندانیم، ولی میدانیم که همه جا سبز شدند و همه جا در کار دولت فصولی میکردند و همه جا کنترل را بدست گرفتند. جنبش مجمع عمومی مستقل از خواست مورد بحثی را ما اینجا در موردش صحبت میکنیم. خود مجمع عمومی بمثابة یک هدف. یک عده کارگر آگاه کمونیست جمع شوند و تصمیم بگیرند هر که در شهر خودش و واحد خودش، اگر شلوغ شد فوراً مجمع عمومی تشکیل دهند و تثبیت این در ذهن کارگر که مجمع عمومی را تا خبری شد باید تشکیل داد و این مجمع عمومی است که میتواند قطعنامه بدهد، میتواند نماینده انتخاب کند، میتواند برای مذاکره آدم بفرستد، میتواند تصمیم بگیرد اعتصاب بکند یا نه. بجای اینکه کمیتة های کوچک سه چهار نفره باشد، جمعهایی که دولت میتواند شناسائی کند و بزند، مقهور کند، و به سازش بکشاند. در نتیجه جنبش مجمع عمومی یک رکن اساسی کار ماست.

یک صحبت کوتاهی هم بکنم راجع به کارگر و مساله جنبش های دیگری که الان شلوغ میکنند. بنظر من اگر کارگر کمونیست باشد و اگر علیه جمهوری اسلامی باشد، الان بشدت از جدال دانشجویها با دولت خوشحال است، بشدت از کتک کاری دگراندیشان با انصار حزب الله در خیابان خوشحال است. کارگر بودن بمعنی پشت کردن و بایکوت کردن بقیه جامعه نیست. این تصور جریانات کارگر کارگریست است که همیشه نگاه کنی میبینی یک روشنفکر مائوئیست یک خرده آنطرفتر دارد هدایتش میکند. خلقی ترین، ملی ترین و ناسیونالیست ترین جریانات سیاسی، طرفدار جنبش های کارگریست در کارخانه هستند که فقط در کارخانه بماند، به کسی هم کاری نداشته باشد و بشود شاخه کارگری حکومت مصدقی ایشان! اینست قضیه. کارگر باید بخواد روی اقتدار

دیگر تاثیر بگذارد، بخواد جلو برود، به جلو سوقشان بدهد، از تحریکشان استقبال کند، و بخودش مربوط بماند. در نتیجه این کارگر گرائی نیست که کارگر بخودش بگوید تو باید بیایی به صحنه و تا تو نیامدی به صحنه این جنبشها بدر نمیخورد. توجه نکن و تو دنبال کار خودت باش، دنبال مزد خودت باش، چیزی که یک عده به اسم کارگر گرائی الان دارند میگویند. این چرا کارگر را میفرستد دنبال مزدش؟ برای اینکه به یک عده دیگری بگوید شما در کانون نویسندگان و در جبهه دوم خرداد تکه سیاسی مساله را جلو ببرید. کسی که میگوید من کارگرم و تکه سیاسی مساله را خورم میخوام جلو برم طبعاً نمیتواند تمایلی به بی تفاوتی کارگر نسبت به شلوغی های خرم آباد و وقایع جدی دیگر و غیره داشته باشد.

در نتیجه ایجاد حساسیت در کارگر نسبت به اینها است و مقابله با جریانات اکونومیستی که (اکونومیست هم حتی لغت درخشانی است بنظر من) مقابله با جریانات ناسیونالیست و لیبرالی که میخوانند کارگر کارگر باشد، همانطور که میخوانند برای مثال زن فقط زن باشد و در سیاست شرکت نکند، یا برای مثال میخوانند دانشجو دانشجو باشد، میخوانند کارگر کارگر باشد و دخالت در سیاست نکند، مقابله با این افراد وظیفه حزب کمونیست کارگری است.

یک نکته دیگر، ببینید ما میگوئیم حزبی هستیم که میخوایم بطور بالفعل حزب طبقه کارگر باشیم، ولی معنیش این نیست که ما صبر میکنیم تا کارگران یک روزی به خیابان بیایند و بما بگویند چکار کنیم. دیروز گفتیم حکومت مرتجع اقلیت عقب مانده را با یکتفر هم اگر بشود باید انداخت. حزب کمونیست کارگری هر وقت به نیروی خودش، نمایانم چندتاش کارگر است و چندتاش خواننده اپرا است یا هر چی، هر وقت به نیروی خودش بتواند جمهوری اسلامی را ساقط کند، ساقط میکند. معنای اینرا بعد از ضربه

ای که ممکن است به همت احزابی مثل ما به جمهوری اسلامی وارد بشود باید به کارگران گفت. تصرف تهران ممکن است بدون شرکت کارخانه ها انجام شود، بالاخره با نیروی ارتش کارگری هم انجام شود. احزابی سازمانش داده اند، فردای آن تصرف، هر فردای گرفتن آن قدرت، هر ناظری میتواند ببیند کارگر تو آن جامعه چه جایگاهی در رابطه با قدرت دارد و چقدر قدرت به کارگر مربوط است و چقدر کارگر مدافع حکومت است، و چقدر حکومت پایه اش روی در میدان ماندن کارگر است. این تصور که کمونیستها نمیتوانند بروند برای قدرت تا وقتی کارگران قبلاً سیاسی شده باشند و تا جامعه را با شعار مرگ بر جمهوری اسلامی فلج کرده باشند، اشتباه است، این نه فقط اشتباه است، کلاهدراری است. یک کلاهدراری قدیمی میلیون است، این کلاهدراری قدیمی لیبرالهاست که همیشه خواستند کمونیست را دنبال نخود سیاه بفرستند و هفتاد هشتاد سال هم موفق شدند. این حزب کمونیست کارگری اگر نماینده چیزی باشد نماینده اینست که کمونیستها هستند که کلاه سرشان نمیروند، یا نمیخوانند بگذارند کلاه سرشان برود. در نتیجه با همه توجهی که به جنبش طبقه و جنبش سیاسی میکنیم، بخش واقعی از جنبش طبقه کارگر جنبش کمونیستی است. و اینکه این جنبش چه میکند تاثیر دارد بر اینکه طبقه بطور عموم چه میکند تاثیر دارد و حزب کمونیست کارگری باید در این یکسال آینده که همه چیز داره تعیین میشود استراتژی خودش را برای قدرت داشته باشد و واضح است که هیچ حکومتی را نمیشود باسم کمونیست گرفت و نگه داشت بدون اینکه کارگران آمده باشند و این حکومت را مال خودشان کرده باشند.

(کف زدن ممتد حضار)

<p><b>کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری — حکمتیست</b></p> <p><b>دبیر: حسین مرادبیگی (جهه سور)</b></p> <p>h_moradbiegi@yahoo.com Tel: 00447960233959</p>	<p><b>اکتبر</b></p> <p>چهارشنبه ها منتشر میشود، اکتبر را تکثیر کنید و آنرا بدست دوستان و آشنایان خود برسانید!</p>	<p><b>اکتبر</b></p> <p><b>سردبیر: عبدالله شریفی</b></p> <p>sharifi_abdollah@yahoo.com Tel:00467369752 26</p> <p><b>دستیار سردبیر: اسماعیل ویسی</b> esmail.waisi@gmail.com</p>
--	---	---

**به حزب کمونیست کارگری-حکمتیست بپیوندید!**



**منصور حکمت، کمونیزم  
دفاع از انسانیت!**



**سعید یگانه**

خود و زیر فشار تصمیم به چنین کاری گرفته اند. حاضر شدند در میز گرد های ساختگی و شوهای تلویزیونی که ماموران و شکجه گران جمهوری اسلامی برای به تسلیم کشاندن آنها و ایجاد رعب و وحشت در جامعه شرکت کنندو تحقیر و بی شخصیت کردن خود را قبول کنند. بقای انسان محترم است و این انسانها نباید تحقیر و مورد بی حرمتی قرار گیرند. آنها مقصر نیستند ، حکومت جنایتکار اسلامی بانی این وضع و آنها را به چنین سرنوشتی دچار کرده است. تا آن مقطع هر چه را در رابطه با توابعین شنیده بودم همه اش تحقیر و تمسخر آنها بود ، اما منصور حکمت با چنین نگرشی مسئله را برای حاضرین توضیح داد . نگاه عمیق انسانی او به مسائل یکی از خصوصیات بر جسته منصور حکمت بود . برای او رفاه سعادت ، خوشبختی و برابری انسانها جایگاه ویژه ای داشت ودر تمام عمر سیاسیش برای تحقق این اهداف والای انسانی تلاش کرد. این گوشه ای از کمونیزم عمیق انسانی منصور حکمت بود. زنده باد منصور حکمت



**انگار سالها بود با هم رفیق بودیم!**

با وجود این همه آب، ممکن است سیل آمده باشد از ترس فراری شده اند و... و

همدیگر خندیدیم و... آن زمان حول تسلیح زنان در صفوف نیروهای مسلح کومه‌له، و برنامه ا.م.ک مباحثات بسیار داغی در جریان بود. در مقر بیمارستان هم، موافقین و مخالفین وجود داشتند. (من جزو موافقین مسلح شدن زنان بدون هیچ اما و اگری بودم) در این رابطه جلسه کوچکی ترتیب داده شد و از منصور حکمت "نادر" در خواست شد که حول مسئله تسلیح زنان و آیا کار انسانها در جامعه کمونیستی، چون اکنون تقسیم کار از بین خواهد رفت و یا خواهد بود و یا اینکه چون فعالیت اجتماعی تعریف خواهد شد و همچنین آیا در جامعه کمونیستی تقسیم کار از بین خواهد رفت و یا اینکه تقسیم بندی انسانها از بین خواهد رفت، صحبت کند. هنگام توضیح دادن و بخصوص گوش کردن به اظهار نظر دیگران متوجه می شدمی که با چه زبان شیوا و سلیسی، صمیمانه و از موضع برابر که ناشی از عمق برابری طلبی این انسان نشات می گرفت، برخورد می کرد و...

بعد از اتمام جلسه خواست که داخل به داخل روستا و اطراف مقر برود. مسئول مقر را بعنوان محافظ همراه او فرستاد. حدودا یکساعت همراهش بودم. در زمینه های متفاوت با همدیگر صحبت کردیم و جدا از آن تمام وقت را با شوخ طبعی خاص خودیش، بذله گویی کردن و... بسیار صمیمانه برخورد می کرد و عمیقاً با آن خصوصیات بارز و انسانی اش، شخصیتا در انسان تاثیر می گذاشت و... که در واقع اولین رابطه و برخوردم با وی همراه بود با احساسی عمیق از اعتماد در فضایی کاملاً برابر. بدون هیچ گونه نشانی از رموز و پیچیدگی. انگار سالها بود با هم رفیق بودیم



**اسماعیل ویسی**

گروهی از پیشمرگان کومه‌له بطرف مقر آمدند، یکی از همراهانشان که "عبدالله مهندی" بود را می شناختم. بدلیل اینکه تصویب متن نهایی برنامه مشترک اتحاد مبارزان کمونیست و کومه‌له در دستور قرار گرفته بود می دانستم که رفقایی از اتحاد مبارزان کمونیست برای انجام این امر در مقر کمیته مرکزی هستند. حدس زدم که ممکن است این دو نفر از رفقای ا.م.ک باشند. جلو آمده و احوال پرسى کردند. یکی از آن دو نفر خود را به اسم "نادر" معرفی کرد. نادری که از همان لحظات اول بر خوردم بسیار بی آلايش، صمیمانه و رفقانه بود و شیوه برخورد و نفوذ شخصیش در انسان تاثیر می گذاشت. انسانی که بعدها در حرفها و تئوریه، سخنرانی ها، روشها، سنت ها، نوشته های سیاسی و شیوه روش هدایت گری و رهبری سیاسی اش، منحصر به فرد و معلوم شد که هر نسل و شاید نسلهایی طی یک قرن می تواند ناظر فقط یک نفر باشد. مارکس سمبل و متفکر سوسیالیسم قرن نوزدهم بود و منصور حکمت رنسانس سوسیالیسم در قرن بیست و... اتمام وقت نگرهانی ام همزمان با وقت ناهار مقر بود. بطور تصادفی سر سفره درکنار منصور حکمت قرار گرفتم. که در واقع و عملاً قرار گرفتن در کنار او و تاثی پذیرفتن از وی از هر لحاظ بویژه مارکسیست شدنم و حتی در زندگی شخصی و خصوصی ام، سنگ بنایش از همانموقع گذاشته شد. ناهار مقر آش عدس بود. که در واقع اسما آش عدس بود. زیرا به نظر می رسید آشیز آن روز مقر، تجربه زیادی نداشت. مقدار زیادی آب ریخته بود و کمی عدس ولی انصافاً تا بخواهی قفل زده بود که مخصوص آن روز زمستانی در آن کوهستان بود. در کاسه با قاشق دنبال عدس می گشتم. نادر با خنده و با همان شوخ طبعی و طنز و صمیمیت همیشگی اش گفت، تلاش نکن عدسها احساس کرده اند

در طول دو دهه فعالیت سیاسی کمونیستی ام تحت رهبری و هدایت سیاسی منصور حکمت خاطرات بسیار زیادی دارم. خاطراتی که هرگز برایم فراموش نخواهند شد. باید بگویم که تمامی حرکات، برخوردها، نشست و برخاستهایش، بودن در جلسات سخنرانی و نشست ها، کنگره ها، پلنوم ها، حین جلسات رسمی ووقت استراحتها و... خاطرات بی شماری است که نه تنها من بلکه تمامی آن رفقایی که همچون من در طول آن سالها شانس و افتخار آشنایی از نزدیک را داشته و همراه و تحت رهبری ایشان فعالیت کرده اند، هرگز فراموش خواهند کرد. با این وصف از میان آن خاطرات بی شماری که دارم، ترجیح دادم که خاطره اولین برخورد و ملاقاتم با منصور حکمت را، که در زمستان سال ۱۳۶۰ شمسی در مقر بیمارستان مرکزی کومه له در کردستان روی داد، هر چند از لحاظ زمانی کوتاه باتاثیراتی بسیار عمیق از لحاظ سیاسی و غیر قابل وصفی که در من گذاشت میتوانم با قاطعیت بگویم که سنگ بنای بیشتر از دو دهه از فعالیت سیاسی و کمونیستی ام را، تحت رهبری سیاسی اش نهاده شد، بطور بسیار خلاصه و موجز بازگوکنم یکی از روزهای زمستان سال ۱۳۶۰ بود که در جلو مقر بیمارستان مرکزی کومه‌له در کردستان در روستای "علم آباد" در منطقه بوکان در سر پست نگرهانی بودم. نزدیکی های ناهار بود که

### جمال پیرخضری

اکتبر از من میپرسد که منصور حکمت چه تاثیری بر زندگی من داشته داشته است؟

ببینید پیش از اینکه به این سوال جواب بدهم می خواهم بگویم من مدتی طولانی با تشکیلات کردستان حزب کار کرده ام و می‌کنم؛ در تشکیلات کردستان بیشتر کار من نظامی و من یکی از فرماندهان نظامی بودم و حال هم یکی از فرماندهان نظامی حککاحکمتیست هستم و خواهم ماند. با وجود اینکه من بیشتر به کار نظامی مشغول بودم ولی علاقه فراوانی به مسایل سیاسی و اجتماعی داشتم. از طریق خواندن آثار و نوشته‌های منصور حکمت با او آشنا شدم. به خاطر دارم وقتی در شرایط سخت در مخفیگاه بودیم همیشه وقتی نشریه کتاب و یا جزوه ای می آمد اولین سوال من این بود آیا منصور حکمت چیزی نوشته یا گفته؟ اگر بود که معمولا هم بود می‌نشستم و چند بار می‌خواندم و از خواندنش لذت می‌بردم. زیرا با خواندن آثار او دیدم که جهان و انسان به جامعه ایران و مخصوصا کردستان بازتر و شایسته تر می‌شد. به نظر من منصور حکمت نه تنها یک مفسر

سیاسی بود بلکه یک رهبر و فرمانده نظامی توانایی هم بود. به یاد دارم با رفقای مثل عبدالله نارایی و مجید حسینی که با هم در یک حوزه کار می‌کردیم بحث میکردیم می‌گفتم، ببینید رفقا! منصور حکمت از من در کار فرماندهی نظامی تواناتر است. در حالی که من بیشتر با این مسایل سر و کار دارم اما خیلی چیزها از او یاد می‌گیرم. رفیق منصور حکمت نه تنها در زندگی سیاسی من تاثیر داشت، بلکه من در زندگی شخصی هم بشادایم و سرحالیم را مدیون تاثیرات آگاهگرانه او هستم. خیلی چیزها من توان از منصور حکمت گفتم و باز گو کرد. به همین خاطر من توصیه ام به همه انسانها، زنان، جوانان و کارگران و بخصوص رفقایی که با هم کار کردیم و همدیگر را میشناسیم چه در ایران و چه در خارج از ایران و بخصوص در کردستان این است که آثار منصور حکمت را مطالعه کنند و به حککاحکمتیست بیبوندند. در خاتمه منصور حکمت از میان ما رفت اما او از خودش مجموعه ای از آثار با ارزش و نسلی از کمونیستهای حکمتیست از خود به یادگار گذاشت، که من هم با افتخار یکی از آنها هستم و خواهم ماند.

2005 6 6



فهیمة قطبی

اکتبر: منصور حکمت از نظر شما چگونه انسانی است. او را چگونه توصیف میکنید؟

**فهیمة قطبی:** باید اقرار کنم که من تا قبل از آشنایی با منصور حکمت نمیدانستم مارکس کیست و چگونه انسانی بوده است. منصور حکمت من را با نام مارکس و آثارش آشنا کرد و من را تشویق کرد که مارکس را بخوانم و بشناسم. منصور حکمت در برخورد من به تمام مسائل زندگی و تمام مشغله های سیاسی و کار سیاسی، دید و معنای دیگری بخشید. در برخورد به کودک، در برخورد به زن، در برخورد به مسائل تشکیلاتی و رابطه زندگی شخصی و فعالیتهای تشکیلاتی و حزبی به من درسهایی داد که واقعا تحولی در من و دیدگاهم نسبت به همه موارد بوجود آورد. باید باز اعتراف کنم که منصور حکمت در شیوه رفتارم با بچه های خردم تاثیر عمیقی داشت. من همواره تلاش کرده ام که این شیوه نگرش به زندگی و تربیت فرزند، رابطه آنها با پدر و مادر را به فرزندانم منتقل کنم. ایجاد یک رابطه برابر، اعتماد آمیز و طوری که پدر و مادر با فرزندانشان صریح و رک و در عین حال برابر باشند، اینکه درین دلسوزی و بیان نگرانی از سرنوشت فرزندان، با شیوه

های غیر علمی، سنتی و مرسوم در مناسبات و روابط با فرزندان مرز دقیق کشیده شود، اینکه به فکر ایجاد یک رابطه پایدار و حاوی اعتماد متقابل باشیم، اینکه هیچ جایی نه برای ترس و رعب و نه برای احترام و "ادب" غیر واقعی و تشریفاتی و به نظرم ریاکارانه در روابط نباید باقی بماند. اینکه فرزندان احساس کنند که نزد تو و پیش تو احساس امنیت و مهر از همه برابری کنند، اینکه مدام به فکر ارتقا دانش و سواد و توانیتهای خود و آنها باشم، و هر چه از دستم بر میآید برای بالا کشیدنشان دریغ نکنم، و بسیاری نکات آموزنده دیگر، منصور حکمت را وارد بافت و نسوج فکری و روحی من در زندگی کرد. منصور حکمت برای من به یک معنی یک رفیق برابر در سیاست و مبارزه انقلابی و در همان حال یک استاد زندگی بود. در فعالیتهای سیاسی، در روشها، چگونگی بررسی مسائل حزبی، چه نگاه که در تشکیلات علی فعالیت داشتم و چه نگاه که به خارج کشور آمدم، منصور حکمت، و حرفها و سخنانش همیشه برایم یک پیام تازه داشته است، همیشه منتظر بودم و بی تاب که ببینم نوبت نادرکی میرسد و چه چیز تازه ای دوباره میگوید؟ واقعا فقدان او برای من که یک خواهر و برادرم را از دست داده ام، بسیار سنگین تر و شوک آورتر بوده است. اما خوشبختانه من منصور حکمت را همیشه در دسترس دارم، به منبع آثار او در اینترنت میروم و آثار او را بارها و بارها مرور میکنم، و صدای او را میشنوم و این تا حدی غم سنگین فقدان و غیبت فیزیکی او را برایم سبک میکند. بگذارید یک نکته را تاکید کنم: از همان زمانی که اولین بار

منصور حکمت را شخصا نیز ملاقات کردم و شناختم، یعنی حدود بیش از بیست سال پیش، احساس میکردم که او ویژگیهای مخصوص به خود را دارد، به نحو برجسته ای از دیگران متفاوت است و شور و هیجان و تعجیل و انرژی و صراحت توأم با احساس مسئولیت او، مهربانی و برابری طلبی اش او را در جایگاه دیگری قرار داده بود. این را بارها به رفقای نزدیک میگفتم و همه بدون استثنا بر جایگاه ویژه این انسان بزرگ تاکید داشتند. تصورم این است که تعداد بسیاری چه آنهایی که او را شخصا میشناختند و چه آنها که از طریق نوشته و سخنانش با او آشنا شدند، همین احساس من را دارند. منصور حکمت دریچه دیگری برای نگرش به انسان، به مبارزه حزبی، به رابطه فرد و تشکیلات، به موقعیت و جایگاه تئوریه فرد در حزب و جامعه گشود. احساسم این است که منصور حکمت نه فقط در سیاست و مبارزه انقلابی، بلکه در زندگی رفیق و همراه من است. او کمونیسم را و بکار بستن شیوه و روشهای کمونیستی با زندگی را نیز به من آموخت. منصور حکمت در کنار و همراه با رهبری فعالیت کمونیستی و تحکیم کمونیسم کارگری، عزیزترین عزیزان من در جدال زندگی نیز بود.

## منتخب آثار منصور حکمت در ۱۸۰۰ صفحه منتشر شد.

**عاز برنامه های روزانه پرتو 15 مه**

پرتو برنامه ای است از حزب کمونیست کارگری - حکمتیست پرتو، تلویزیونی چپ، رادیکال، آلخواند و برابری طلب است برنامه های این تلویزیون را ببینید و بدین آن را به همه نوساران آزدی و برابری توصیه کنید.

برنامه های پرتو هر روز ساعت 8 تا 9 شب به وقت تهران (5.30 تا 6.30 بعد از ظهر به وقت اروپای مرکزی و 8.30 تا 9.30 صبح به وقت امریکای غربی) از شبکه کتلایک پخش میشود.

این برنامه روز بعد مجددا پخش میشود.

برنامه پرتو را روی سایت آن نیز قابل مشاهده است:

<http://www.hekmatist.com/parto/>

**منصور حکمت پرچم قدرت ... از ص ۲**

مشغول جهاد برای سرکوب امیال درونی خود بود، منصور حکمت با شهامت و قدرت تصور انسان را با تمام زوایای عاطفی و انسانیش به ما آموخت. رهایی از این باتلاق یک دنیا ارزش دارد، چون چون جهانی دیگر را در مقابل چشمان خود می یابید که قبلا علاقه و قدرت دیدنش را نداشته اید. در چنین اوضاع و احوالی شنیدن اینکه کسی آمده و می گوید: که چسبیدن به احکام خشک و بی معنا، مبارزه برای رهایی نیست، کسی را رها نمی کند، که گفتن اینکه کمونیسم اجتناب ناپذیر است، پشیزی نمی ارزد. اگر کسانی پیدا نشوند و تصمیم به تغییر نگیرند، اگر جامعه را برای تغییر به جلو نتوانی بسیج و

رهبری کنی، اگر یاد نگیری که چگونه روند تاریخ را به جای برسانی، تا صد ها سال دیگر همینی است که هست، کارگر استثمار می شود، زن برده است، کودک بی حقوق است، از رفاه و آزادی خبری نیست و ... کسی بیاید این مشعل انسانی را شعله ور کند، پیشاپیش یک جنبش عظیم دوباره از نو یکی یکی تعریف از انسان و حق زندگی و آزادی و برابری و عدالت و غیره را روشن کند. حقیقتا توانا شهامت می خواست. منصور حکمت تجسم انسانی این گونه رهبر پر توان و پر جسارت بود. کار سخت و پر ثمر عمر سیاسی یک رهبر روشن بین و خوش فکر، یک مارکسیست واقع بین و بلند پرواز، رهبری خالق و انسان دوست که در فکر و عمل تغییرات و تحولات اساسی را با خود میآورد. اولین دست

تغییر و قدرت در عالم سیاست تنها کلمات نیستند. تغییر جامعه، پیشروی اجتماعی و دگرگونی زندگی انسان تحقق امیال و آرزوهای بشر برای رها شدن، محرومان برای این هدف باید قدرت داشته باشند. باید کمونیستی که مسئله اش تغییر است بتواند قدرت مند و اجتماعی باشد. باید کمونیسمش، کمونیسم فرقه و سکت نباشد. باید جنبش های سیاسی وسیع و توانا سازمان داد و رهبری کرد و به سر انجام رساند. باید هر کجا میسر است قدرت را تصرف کرد. باید نیروی قابل محاسبه در هر روند تاریخی شد. اینها تازه گوشه ای از گنجینه عظیم اندیشه و تفکر منصور حکمت بود. قدرت و محبوبیت منصور حکمت در درستی آن است. نقد سوسیالیسم خلقی نقد اسلام سیاسی، درستی و صحت در

برسی های سیاسی و مهم مانند جنگ خلیج، دو خرداد، ۱۱ سپتامبر و ... چند نمونه از لیست طولانی است که محصول رهبری این انسان بزرگ است. نسل جوان و جامعه امروز، در جهان و در ایران نیاز مبرمی به منصور حکمت دارد. چون نیاز مند زندگی شایسته است. چن نیازمند رهایی میباشند. این نسل باید منصور حکمت را پرچم و راه مبارزه کند. باید مند منصور حکمت را فهمید و بکار بست. منصور حکمت پرچم تغییر و قدرت است. پراکتیک و گنجینه غنی این اندیشمند بزرگ در مقابل نظام سرمایه داری قرن حاضر مشعلی است بر افروخته که باید بدست گرفته شود. جواب انسانی انسان که در یک نسل متوقف نمی شود

**آبیدر در گرامیداشت هفته منصور حکمت**

روز جمعه 13/3/1384 آبیدر و پارکهای آن با شعار و تراکت و پیام رهبران حزب حکمتیست مزین شد. در اولین ساعات روز بر فراز کوه آبیدر پلاکاردهای سرخ حزب کمونیست کارگری حکمتیست توسط حکمتیست های جوان برافراشته شد و مسیرهای کانی شفا و کانی مامانکه به آبیدر پر بود از تراکتها و پیام کورش مدرسی لیدر حزب. پلاکاردی از حزب با مضمون: گرامی باد یاد و خاطره منصور حکمت معمار دنیای بهتر. پلاکارد دیگری در مسیر کانی شفا به آبیدر با عنوان: اساس سوسیالیسم انسان است. سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است خودنمای می کرد. در این روز هزاران خانواده در پارکهای آبیدر جمع شده بودند. تراکت و اطلاعیه حزب در میان مردم دست به دست میگشت.

سندج - سهیل عبدی 13 خرداد 84



## من عضو حزب منصور حکمت هستم



گلاویز مصطفی پور

گوش دادم به همه وجود جواب سوالاتم را گرفته بودم و دیگر منصور حکمت چراغ راه زندگی و مبارزه ام شده بود اما هنوز جرات نداشتم عضو حزب شوم، دوستان در حاشیه کنگره از من میپرسیدند که چرا عضو حزب نیستم، من هم میگفتم من فقط منصور حکمت را قبول دارم و فقط عضو حزب او میشوم. سرانجام بر تردیدها غلبه کردم و تصمیم گرفتم که عضو حزب شوم در کنگره امکان پیدا کردم که چند دقیقه صحبت کنم و همانجا گفتم که من عضو حزب منصور حکمت هستم.

اکنون فعال در عرصه جنبش برابری طلبانه و در سازمان برابری زن هستم، کادر حزب حکمتیست هستم و هنوز با افتخار و غرور میگویم که عضو حزب منصور حکمت هستم چون آموزشهای منصور حکمت تلاش او برای انسانیت و رهایی انسان چراغ حرکت سیاسی و اجتماعی من است.

زنده باد منصور حکمت!

## من و کمونیسم منصور حکمت!



بیریا مولودنژاد

باشم؟ چرا در جامعه ما انسانها زنان و کودکان از حقوق انسانی و برابر محرومند؟ چرا سالمندان؟ چرا معذابین؟ چرا چنگ؟ چرا اعدا؟ و هزاران چراهای دیگر که در ذهن جاری بود و می تواند برای دیگران نیز مطرح باشد. پاسخ خود را از آثار و تزهایی منصور حکمت که گنجینه بزرگی برای من بود، گرفتم و توانستم انتخاب سیاسی خود را همراه با عقاید و آگاهی انسانی بصورت فعالیت اجتماعی در آورم. امروز بعنوان یک کمونیست حکمتیست مبارزه برای آزادی و برابری انسانها و مبارزه برای دنیای بهتر تغییر جامعه به یک را سرلوحه مبارزات سیاسی خود میدانم.

زنده باد منصور حکمت  
زنده باد سوسیالیسم

آثار منصور حکمت به دنیای دیگری که شایسته انسان بود رسیدم. در همان ابتدا متوجه شدم که جواب سوالات سالیان من دارد جواب میگیرد، با هر مطلب دنیای جدید را کشف میگردم، جاذبه و سادگی و روشنی این انسان بزرگ مرا بیشتر و بیشتر به خود جذب میکرد. با مطالعه آثار او باورهای سیاسی و اجتماعی من تغییر یافت، از بند هویتهای دروغین ملیت و مذهب و زبان... رها شدم. و به کمونیسم منصور حکمت که پرچم آزادی و برابری است روی آوردم، در کمونیسم منصور حکمت زنان را برابر با مردان و کودکان را اول و شهروندان جامعه را متساوی الحقوق و آزادی بی قید و شرط و رفا و یک دنیا بهتر را پایه و اساس جامعه میدانم. هر جمله از آثارش جواب یکی از سئوالهای تفکرات سیاسی من بود. سئوالهای که نه برای من بلکه برای همه انسانهای که تشنه حقیقت هستند، چرا هیت من باید ملیت من باشد؟ چرا باید اسیر و برده قوانین مذهبی

با وجود اینکه سالها در فضای ناسیونالیستی و سنتی منطقی و خانواده ام بودم، اما هرگز فعالیت سیاسی خود را با هیچ جریانی پیوند ندادم، به این دلیل که جریانات موجود و در دسترس من، جواب سوالات و مسائلی را که من راجع به حقوق انسان، برابری انسانها، حقوق زن و کودکان، آزادی سیاسی و... در آن جریانات ناسیونالیستی و سنتی نیافتم، دیرزمانی بود که تشنه آن بودم، دنیا را خارج از مرزبندیهای چون ملی گرایی / مذهب و قوانین غیرانسانی بشناسم. دیرزمانی بود که به دنبال حقیقت در میان مکاتب سیاسی مختلف و کتابها و نوشته ها سرگردان بودم، تا به راز حقایق زندگی واقعی بشر پی ببرم، در این میان به آثار منصور حکمت متفکر و تئورسین برجسته مارکسیست رسیدم. با مطالعه

## چرا من حکمتیست هستم؟

، به قول منصور حکمت باید اول خودش باید نجات داده میشد و آموزش می دید. منصور حکمت با این پدیده در افتاد و پیروز شد. کمونیسم منصور حکمت که در ابعاد وسیعی از زبان خودش معرفی شده هیچ شباهتی با کمونیسم قبل از آن ندارد. کمونیسم رهایی کمونیسم خوشبختی کمونیسم برابری انسان و... به این معنی من حکمتیست هستم و خودم را در مبارزه برای رسیدن این آرمان شریک میدانم. به همین دلیل من در حزب منصور حکمت، در حزب حکمتیست دارم برای یک دنیای بهتر مبارزه میکنم. زنده باد منصور حکمت زنده باد حکمتیست

005 / 6 / 8

بود. که انسان حرمت و خوشبختی و شخصیتش جایی در آن ندارد. کمونیسمی که پرچم ترقی خواهی فرهنگی و معنوی بود به پرچم دفاع از عقب ماندگی مذهب و ملیت پرستی تبدیل شده بود. کمونیسمی که در باره همه چیز بود جز رهایی انسان جز خوشبختی انسان جز شادی جز برابری انسانها در برخوردار بودن از نعمات زندگی. کمونیسمی که از معنی ترقی خواهانه، انسانی، و ضد استثمار تهنی شده بود. کمونیسمی که در آن آرمان هرکس به اندازه توانش و به هرکس به اندازه نیازش، به آرمان عقب ماندگی خرافه ناسیونالیستی و قوم پرستی تبدیل شده بود. چینی که میبایست نجات دهد رو

خود را را ملزم به هدایت دائمی جنبش و تشکیلات حزبی و خنثی کردن کلیه گرایشها و سیاستهای غیرپرولتری در جنبش کارگری و کمونیستی میدانست تفاوت کمونیست منصور حکمت با دیگر احزاب چپ نه تنها در ایران بلکه در تمام دنیا آشکار است. اگر واقعا مثل یک داور با انصاف به تاریخ ویا حتی در همین دوران به کمونیسم نگاه کنیم این تفاوتها کاملا روشن است. کمونیسمی که فقط با اسم کمونیسم بود و از تمام آرمانهای انسانی آزادی خواهانه و برابری طلبی تهنی و خالی شده بود. کمونیسمی که به پرچم صنعتی شدن، استقلال، و به پرچم جنبش ناسیونالیستی تبدیل شده

بر علیه برژوازی را مد نظر قرار میداد، و برای پاسخگویی به مسائل متنوع این مبارزه در ابعاد مختلف سیاسی اقتصادی و ایدئولوژیک تلاش بی وقفه داشت. نمی شد، بلکه رهبری توانا در هدایت کل جنبش طبقاتی در وجوه مختلف آن بوده و هست. منصور حکمت پیشروی و پیروزی در این یا آن عرصه معین مبارزه طبقاتی و انقلابی را پایان وظایف خود نمیدانست و خواستار تحقق کلیت برنامه کمونیستی در برابر سرمایه داری و نظام جهانی آن بود. قاطعیت رهبری کمونیستی منصور حکمت ناشی از درک مارکسیستی رابطه تئوری و پراتیک و جانبداری ایدئولوژیک آن بود. منصور حکمت همیشه



غفور زرین

منصور حکمت عزیز، تمام زندگی کوتاه و پیر بار خود را صرف تغییر زندگی انسان کرد. منصور حکمت چه بعنوان رهبر یک حزب سیاسی ( حزب کمونیست کارگری) . چه در رهبری یک جنبش عظیم کمونیست کارگری، رهبری بود که با اصول و شیوه های رهبری کمونیستی کار میکرد هیچ گاه تحت فشار نیازهای مرحله ای جنبشهای عملی افق و دورنمای کار سیاسی و وظایف خود را محدود نمی کرد. در هر لحظه مجموعه مبارزه پرتلاریا

تغییر جهان و ایجاد دنیایی بهتر یک امید و آرمان همیشگی انسانها در طول تاریخ جامعه بشری بوده است. علیرغم رواج ایده های قدرگرایانه و خرافاتی اعم از مذهبی و غیر مذهبی حتی در دنیای باصطلاح مدرن امروز، ایده هایی که هر یک به نحوی علاج ناپذیری و مقدر بودن وضع موجود را تبلیغ میکنند، زندگی واقعی و عمل روزمره توده های وسیع مردم همواره حاکی از یک امید و باور عمیق به امکان پذیری و حتی اجتناب ناپذیری یک آینده بهتر است. این امید که دنیای فردا میتواند از محرومیت ها و مشقات و کمبودها و زشتی های امروز رها باشد، این اعتقاد که عمل امروز انسان ها، چه جمعی و چه فردی، در تعیین چندی و چون دنیای فردا موثر است، یک نگرش ریشه دار و قدرتمند در جامعه است که زندگی و حرکت توده های وسیع مردم را جهت میدهد. کمونیسم کارگری قبل از هر چیز به اینجا تعلق دارد، به امید و اعتقاد انسان های بیشمار و نسلهای پی در پی به اینکه ساختن یک آینده بهتر، یک جهان بهتر، بدست خود انسان، ضروری و میسر است. (یک دنیای بهتر)